

آغازبندی و خاتمه‌سرایی در منظومه‌های فارسی

دکتر اسد صفری بند بن^۱، محمد صادقی^۲



تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۱۶

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۲/۷

حکیمه:

آغازبندی آثار ادبی در نشر و نظم از آغاز ادب فارسی دری معمول گردید. در آثار برجسته نثر فارسی اصطلاح (دیباچه‌نگاری) و در آثار برجسته منظوم اصطلاح (آغازبندی) متراff دیگرند با این تفاوت که در منظومه‌ها زمینه گستردگی برای آغازبندی وجود دارد و یکنین است در خاتمه‌نگاری و خاتمه‌سرایی. هنر آغازبندی و خاتمه‌سرایی را می‌توان در ردیف فنون ادبی و بدیعی به شمار آورد. این آرایه بر ادب و بلاغت گفتار بزرگان ادب چه در نثر و چه در نظم می‌افزاید. مشرب فکری، فلسفی، مذهبی و جهان‌بینی سخنوران را می‌توان از آغازبندی‌های آنان در آثارشان دریافت و به اسرار درون آنان پی برد. این مقاله به واکاوی آغازبندی و خاتمه‌سرایی منظومه و مثنوی‌های برجسته‌ی گلستان ادب فارسی می‌پردازد. آغازبندی در منظومه‌های فارسی با شاهنامه فردوسی شروع می‌شود و سپس سنایی در حدیقه الحقيقة به طور گستردگی برای آن می‌پردازد پس از سنایی پیروان مکتب سنایی چه در عرفان و چه در منظومه‌های غنایی همگی آغازبندی و خاتمه‌سرایی را تادره‌ی قاجاریه رعایت کرده‌اند. به ندرت منظومه و مثنوی می‌توان یافت که مانند مثنوی مولانا بدون آغازبندی و خاتمه‌سرایه باشد.

وازگان کلیدی: تحمید، نعت، منقبت، مناجات، مدیحه، براعت استهلال، اختتام.

۱. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن، ایران.
m_asad1965_safari@yahoo.co

۲. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم شهر، ایران. ۲۴۶۵ m.sadeghi@qaemiau.ac.ir

درآمد

آغازبندی چیست؟ و خاتمه‌سراایی کدام است؟

۱-۱- تعریف، آغازبندی همان‌گونه که از نامش بر می‌آید روشی را می‌گوییم که سرایندگان منظومه و مثنوی‌های فارسی برای آغازیدن اثر خود در پیش گرفته‌اند. پیشینه‌ی برجسته‌ترین منظومه‌های فارسی از هر نوع ادبی که باشد دارای آغازبندی است. آغازبندی‌ها عنوان و موضوعاتی را در بردارند که بازگو کننده میزان هنر، ادب، دانش و جهان‌بینی گویندگان آنها خواهد بود.

۱-۲- پیشینه‌ی آغازبندی، بدیع‌نگاران و منتقدان ادب فارسی برای قصیده از سرآغازی با نام مطلع به طور خاص یاد می‌کنند که عنوان‌هایی چون: تغزل، تشیب، نسب، توصیف، خروج یا تخلص اول را در بردارد. به بیت آغازین غزل هم که در حقیقت از قصیده جدا شده، مطلع می‌گویند (همایی، ۱۳۶۱: ۹۹-۹۶). اگر قصیده‌ای بدون آغازبندی باشد آن را مقتضب می‌نامند (همان: ۱۱۰).

هرگاه آغازبندی قصیده و مطلع غزل، برجسته و بلیغ باشد از آن با نام حسن مطلع یاد می‌کنند (عقدایی، ۱۳۸۰: ۱۵۱)

در نثر و نویسنده‌گی هم بزرگان ادب فارسی در تأثیف یا تصنیفات خود به آغازبندی سخن «دیباچه» گفته‌اند. دیباچه‌ها: تحمید و تنزیه خداوند سبحان، نعت رسول اکرم، سبب نگارش اثر و تقدیم به دولت مردمی خاص را در بردارد. منظومه و مثنوی‌های ادبیات فارسی به ویژه آن‌هایی که از ذهن و زبان سخنواران

بزرگ می‌تراوند آغازبندی گسترده‌تری دارند. تنها مثنوی شریف مولانا جلال الدین محمد است که چونان سوره توبه بدون آغازبندی شروع می‌شود (مولانا، ۱۳۶۹: ۹). آغازبندی منظومه و مثنوی‌های فارسی عناوین زیر را در بر می‌گیرد: تحمید و تسبیح حق تعالی، مناجات، جهان‌بینی سراینده، ستایش رسول اکرم همراه با معراجنامه، منقبت و ستایش خلفای راشدین و ائمه و اقطاب، ستایش پادشاه یا وزیر، چرایی سروden منظومه و براعت استهلال.

۱-۳- خاتمه‌سرایی، به شیوه و اسلوبی گفته می‌شود که سراینده در به انجام رساندن اثر خود به کار می‌بندد. خاتمه‌سرایی نیز همانند آغازبندی چند عنوان محدود را شامل می‌شود. خاتمه و پایان خوب یک اثر سبب ماندگاری اثر همراه خاطره‌ی خوش در ذهن خواننده می‌گردد.

۱-۴- پیشینه‌ی خاتمه‌سرایی. سراینده‌گان و نویسنده‌گان بزرگ هماره می‌کوشند پایان منظومه و سخن خود را هنرمندانه به سرانجام برسانند تا هم برنده آنان باشد و هم در خاطره‌ها مانایی بیشتری بیابد. در قصیده‌سرایی عنوان‌های: تخلص دوم، استعطاف، شریطه و در متون منتشر عنوان‌های: اعتذار، تقدیم و تاریخ اختتام معمول بوده است. اما در منظومه‌ها عناوینی همچون: مناجات، سپاسگزاری از خداوند به خاطر موفق بودن در به سرانجام رساندن اثر و مفاخره به شعر خود، گاهی شکایت از روزگار و پیری و بی‌سامانی خود، وصیت به فرزند و سرانجام تاریخ روز و ماه و سال پایان منظومه قرار دارد.

۱-۵- پیشینه‌ی تحقیق، تاکنون در جایی ندیده یا نشنیده‌ایم که درباره‌ی آغازبندی و خاتمه‌سرایی منظومه و مشوی‌های ادبیات فارسی کتابی تألیف یا مقاله‌ای نگارش یافته باشد مگر درباره‌ی دیباچه‌نگاری آثار منتشر که به قلم یکی از استادان برجسته همین روزگار پدید آمد. شایسته می‌دانیم در این پیش‌گفتار به چند نکته برجسته اشاره کنیم:

۱- نخست آن که شاهنامه‌ی حکیم و فرزانه‌ی تووس، اوّلین منظومه موجود چه در نوع حماسی یا غنایی و تمثیلی و چه تعلیمی است که شالوده آغازبندی را در منظومه‌های فارسی پی می‌افکند و سپس سنایی غزنوی در حدیقه‌الحقیقه آن را گسترش می‌دهد.

آغازبندی‌ها نکته‌های بسیار مهمی را در بردارد، برای نمونه می‌توان از آن‌ها جهانبینی و بینش فلسفی یا کلامی، ادبی، اجتماعی و علمی سراینده را جستجو کرد برای مثال وقتی فردوسی بزرگ در تحمید و ستایش خداوند زبان می‌گشاید که:

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳:)

خواننده در می‌یابد که او شیعه و خردگر است. یا هنگامی که جناب نظامی گنجه‌ای درباره رؤیت خداوند با تأکیدی معنadar می‌سراید:

دیدنش از دیده نباید نهفت
دید محمد نه چشمی دگر

کوری آن‌کس که به دیدن نگفت
بلکه بدین چشم سر این چشم سر

(نظمی، ۱۳۸۴: ۱۸)

خواننده متوجه می‌شود که با یک سنّی اشعری رویه‌روست که دیدن خداوند را با چشم سر ممکن می‌داند.

۳- کاتبان نادان یا مغرض در برخی آغازیندی‌ها دست برده‌اند که شاهنامه فردوسی می‌تواند گویاترین نمونه از این دست باشد.

۴- دگرگونی‌های اجتماعی و اوضاع سیاسی جامعه بر آغازیندی‌ها بسیار مؤثر بوده است. برای نمونه وقتی دستگاه خلافت بنی عباس که مروجه عصیت‌های مذهبی و شیعه‌کشی بود برچیده می‌شود مناقب خلفای راشدین نیز از آغازیندی‌ها حذف می‌گردد؛ به ویژه در دوره حکومت خانان مغول مناقب و ذکر مرشد و پیران تصوف جای‌گزین آن می‌شود.

۵- نگارندگان این گفتار باور دارند آغازیندی منظومه و مثنوی‌های فارسی تحت تأثیر قرآن‌کریم هستند که با بسم الله الرحمن الرحيم و سوره حمد آغاز می‌شود در موضوع جهان‌بینی نیز آیت‌الکرسی در پیشانی سوره بقره آیه ۲۵۵ گواه این مدعای خواهد بود.

در پایان این درآمد یادآور می‌گردد که در این مقاله به تعریف مختصر هریک از عنایین آغازیندی و خاتمه سرایی پرداخته و برای هر کدام نمونه‌ای چکیده‌وار عرضه می‌گردد.

الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (قرآن، آیه ۲، سوره حمد)

۱- ستایش خداوند، ستایش حق تعالی با موضوعاتی همچون: تحمید، توحید،

تنزیه، تسبیح در آغاز هر منظومه و مثنوی شکل می‌گیرد سراینده آنچه را در آستین ایمان و اعتقاد خود نسبت به خداوند دارد رو می‌کند. همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره کردیم جهان‌بینی و مشرب فکری شاعر در ستایش خداوند رخ می‌نماید. گوینده سر بر آستان یگانگی و عظمت حق تعالی می‌ساید. یکی او را به چشم سر و دیگری به چشم دل می‌بیند. یکی از عدل خداوند سخن به میان می‌آورد و دیگری هر چه را که بر سرِ ما می‌رود عین عدالت خداوند می‌انگارد. عقل و نقل، قرآن و حدیث و آنچه در کوله‌بار اندیشه سراینده است، بیرون می‌آید. نباید گمان کرد که تفاوت اندیشه‌ها مربوط به نوع ادبی منظومه باشد بلکه دانش و فرهنگ جامعه چونان نحله‌های فکری اشعری و معزلى و سیاست‌های حکومتی روزگار سراینده است که از میان تحمیدیه‌ها سر بر می‌آورد. چون نخستین منظومه شعر دری که دارای آغازیندی و کامل است به فردوسی بزرگ در شاهنامه تعلق دارد لذا در این بخش از گفتار به ارائه‌ی چکیده‌ای از تحمیدیه او بسنده می‌کنیم:

کزین برتر اندیشه برنگذرد	به نام خداوند جان و خرد
خداوند روزی ده و رهنمای	خداوند نام و خداوند جای
نگارنده بر شده گوهر است	زنام و نشان و گمان برتر است
نبینی منجان دو بیننده را	به بینندگان آفریننده را
که او برتر از نام و از جایگاه	نه اندیشه یابد بدرو نیز راه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳)

۱-۲- مناجات

يا مَنْ تُحَلِّ بِهِ عَقْدُ الْمَكَارِهِ وَ يَا مَنْ يُفْشَأُ بِهِ حَدُّ الشَّدَادِ.

(امام علی بن حسین (ع)، ۱۳۷۵ق: ۷۷)

مناجات، نجوا و راز و نیاز کردن با خداوند متعال را گویند. سرایندگان آنچه را که در دل دارند و جایگاهی برای گفتنش نیافته‌اند با خدای یگانه در میان می‌نهند. انگار نیمه‌های شب است و سر در چاه کرده‌اند، سوز درون خود را ابراز می‌کنند و از آن یگانه مقدس طلب یاری و مغفرت می‌نمایند. چه ندبه و استغاثه‌ها و چه صحنه‌های غنایی پرشور و پراحساس لطیف و عاشقانه که از این مناجات‌ها سربرنمی‌آورند. مناجات‌ها گاه به صورت تکمله تحمیدیه‌ها در پی ستایش و تنزیه می‌آیند و گاه سراینده پس از تحمید و نعت و منقبت یا در خاتمه منظومه آن را می‌آورد. برای عنوان مناجات در آغازبندی و خاتمه‌سرایی جای ثابتی وجود ندارد. در این بخش مناجاتی از امیرخسرو دهلوی در منظومه شیرین و خسرو آورده می‌شود:

رقم کردی سپیدی و سیاهی	خدایا چون به منشور الهی
مکن بخشیده خود را ز من دور	چراغم را چو خود بخشیده‌ای نور
رضای خویش کن با فعل من یار	به هر فعلم که گردانی سزاوار
به هرچ آید ز تو خرسندیم ده	به قهر نفس نیرومندیم ده
که سر بر هر دری کو بدبه خواری	مده بخت مرا آن شرمساری

(امیرخسرو دهلوی، ۱۳۶۲: ۲۴۶)

۱-۳- ستایش رسول اکرم

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصْلِّونَ عَلَى الْبَنِيَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلَوَاتٌ عَلَيْهِ وَ سَلَامٌ وَ تَسْلِيمٌ.

(قرآن، احزاب، ۵۶)

ستایش پیامبر گرامی با عنوان «نعمت» پس از تحمید و تنزیه‌های عاشقانه و عارفانه در آغاز بندی‌ها به وقوع می‌پیوندد. «نعمت» در واژه به معنی اسب نیکو پیشی گیرنده و در اصطلاح، وصف نیکو برای پیامبر گرامی اسلام است. (صفی‌پور، ۱۲۹۸ و معین، ۱۳۵۷) خطاب‌های قرآنی همچون: رحمة العالمين، كان لكم في رسول الله اسوةً حسنة و شفاعة ايشان و همچنین احاديثی چون لولاك لما خلقت الافلاك جان مايهی نعمت‌های رسول الله را تشکیل می‌دهد. سرایندگان با خطاب‌های عاشقانه و عارفانه اشک‌های شوق در ستایش آن نازینین بر زمین و سروده‌های خود نثار می‌کنند چه جان‌هایی که برای زیارت تربت پاکش به پرواز در نمی‌آید چه دل‌هایی که از عشق نمی‌گدازد. در اینجا به چکیده نمونه‌ای از فخرالدین اسعد گرگانی اکتفا می‌شود:

کنون گویم ثناهای پیغمبر
که ما را سوی یزدان است رهبر
رسول خاتم و یاسین و احمد
ز پاکان و گزینان برگزیدش
یکی فرقان و دیگر تیغ بران
وز ابر حق فرو بارید رحمت
خدا از آفرینش آفریدش
نبوت را بدوداده دو برهان
به نور دین زدوده گشت ظلمت

(فخرالدین اسعد، ۲۵۳۵ ش: ۵-۶)

۱-۴- معراجیه

سبحان الَّذِي أَسْرَى بِعْدِهِ لِيَلَّاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا.

(قرآن، اسری، ۱)

وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى (۷) ثُمَّ أَنَافَتْدَلَى (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنَ أَوْ أَدْنَى.

(قرآن، نجم، ۹)

معراج در لغت عرب به معنی نردهان است (معین، ۱۳۵۷) راغب اصفهانی آن را از ریشه‌ی عرج دانسته می‌گوید: عروج، رفتن در حال صعود است در آیه (تعزّرُجُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ -۴/معراج) (راغب، ۱۳۷۴: ۵۷۶)

اما در نزد ادبیان و سرایندگان ادب فارسی به خجسته شبی گفته می‌شود که رسول خدا از مسجدالحرام با بُراق به مسجد الاقصی و از آنجا به میهمانی و پیشگاه حق تعالیٰ تشریف بردن.

در منظومه‌های فارسی نخستین بار سنایی غزنوی در تکمله نعت رسول اکرم به سروden معراجنامه‌ای هم اقدام کرد و پس از او در آثار نظامی گنجه‌ای و عطار نیشابوری و دیگر سرایندگان مرسوم گردید. در معراجیه‌ها به این سفر روحانی به طور گسترده اشاره می‌شود و نقطه‌ی اوج آن واماندن جناب جبریل در میان راه و نزدیک شدن پیامبر خدا به پیشگاه حق تعالیٰ به فاصله دو کمان یا کمتر و آمرزش خواستن رحمة‌العالمین به عنوان دندان مزد یا حق‌القدم برای مسلمانان است. اینک اشاره کوتاهی به یکی از معراجنامه‌های سنایی می‌رود:

پای بر فرق عالم و آدم
نردبانش سوی ازل منهاج
شد از آنجا به مسجد الاقصی
قب قوسین لطف کرده به کف
بر سر ذاتش از لعمرگ تاج
شده از صخره تا سوی رفرف
بارگیرش سوی ابد معراج
گفت سبحانش الذی اسری
بر نهاده خدای در معراج
(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۹۵)

۱-۵- منقبت

وَ وُرِثَ سليمانُ داؤدَ وَ قَالَ يَا إِيَّاهَا النَّاسُ عُلِمْنَا مِنْ طَيْرٍ وَ اُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ
هذا لَهُؤُلُؤُ الْفَضْلُ الْمُبِينُ. (قرآن، نمل، ۱۶۰ و ۲۷)

منقبت: عبارت است از آنچه مایه‌ی ستایش و نازیدن به آن باشد. مانند: هنر،
دانش، پهلوانی و ... اما در اصطلاح ادبیات بیشتر برای ستایش صفات نیک خلفای
اربعه و ائمه اطهار به کار می‌رود. لذا خواننده و مداعی آن را مناقب خوان یا مناقبی می‌گویند.
سرایندگان منظومه‌های فارسی کم تربه منقبت سرایی روی آورده‌اند. جامعه‌ی اسلامی از آغاز
گرفتار جنگ‌ها و اختلافات گردید تا آنجا که سه نفر از خلفای راشدین سرسالم به گور
نبردند پس از آن نیز پراکندگی فرق چهارگانه اهل تسنن و شیعه جامعه‌ی مسلمین را
ناامن کرد به ویژه که حکومت‌ها نیز به آتش آن دامن می‌زدند. سرایندگان هم
احساس نامنی کرده‌اند. کم شاعری مانند سنایی و عطار آشکارا و بی‌پروا اقدام به
منقب سرایی کرده‌اند این دو نیز در حمایت خلفای عبّاسی و سلجوقی می‌زیستند.

آنجا که سلطانی غازی انگشت بدر کرده بود و قرمطی می‌جست. آنچه در منقبت‌سرایی شایسته گفتن خواهد بود این که از قرن هفتم با آمدن خانان بی‌دین مغول و افزایش خانقاها جنگ‌های مذهبی تا اندازه زیادی رنگ باخت تا آنجا که شاعرانی همچون امیرخسرو دهلوی و خواجه کرمانی به جای منقبت خلفاً به منقبت پیران تصوّف پرداختند. نظام‌الدین اولیاء در هندو خواجه نقشبندي در ایران از این موهبت بسیار برخوردار شدند.

اماً به منقبتی از حضرت عشق، عطار نیشابوری اشاره می‌کنیم:

کان علم و بحر حلم و قطب دین	خواجه‌ی حق پیشوای راستین
ابن عمَّ مصطفی، شیر خدا	ساقی کوثر امام رهنما
خواجهی معصوم و دامادرسول	مرتضی‌ی مجتبی، جفت بتول
صاحب سرَّ سلونی آمده	در بیان رهنمونی آمده
مفتی مطلق علی‌الاطلاق اوست	مقتدای دین باستحقاق اوست
(عطار، ۱۳۴۷: ۲۹)	

۱-۶- جهان‌بینی

برخی از گویندگان منظومه و سروده‌های فارسی در آغاز‌بندی آثار خود به اظهار نگرش و جهان‌بینی خود می‌پردازد، برای نمونه فردوسی به عقل اوّل و ارزش خرد می‌اندیشد و سپس به آفرینش زمین و آسمان می‌پرازد.

اسدی توسي به پیروی فردوسی در گشتاسبنامه به وصف آسمان و چگونگی

طبعی چهارگانه و ستایش مردم و صفت جان و تن اقدام می‌کند. نظامی در مخزن‌السرار آفرینش نخستین را «سخن» می‌داند و اوحدی در جام جم به ستایش خرد و تسبیح فلک برمی‌خizد.

از همین جهان‌بینی‌های شاعرانه و نیمه فلسفی می‌توان به آبشخور فکری و اندازه دانش سراینده پی برد. اسدی توسي درباره آخشی‌جان چنین داد سخن می‌دهد:

ز گردون به گردان حصار اندرند	گهرهای گیتی به کار اندرند
چو زنجیر پیوسته در یکدگر	به تدبیر یزدان شده کارگر
نگار آید از گونه‌گون صد هزار	چهارند لیکن همی زین چهار
به دل بر زمین راست تا رستخیز	هم از آب و آتش هم از باد نیز
همه رستنی‌ها چو پستان او	زمین است چون مادری مهرجوی

(اسدی توسي، ۱۳۸۹: ۵-۳۴)

۱-۷- در سبب نظم کتاب

هر یک از گویندگان و سخنوران برای سرایش اثر خود دلیل یا به گمان نگارنده بهانه‌ای می‌ترشد، یکی خواب می‌بیند و در خواب اشارتی به او در سروden فلان اثر می‌رود، دیگری خواهش دوستان دانشور خود را دستمایه‌ی کار قرار می‌دهد. رندانه‌تر آن که سراینده‌ای خواست سلطان یا وزیری را در میان می‌نهد چون ناگزیر کتاب باید به آنان تقدیم گردد.

پس به صلاح نان و خانمان شاعر است که اراده و خواست امیر یا وزیر را بهانه

جلوه زان داده‌ام به هفت عروس

دیگر این نامه را چو زند و مجوس

(نظمی، بی‌تا: ۱۷ و ۱۵)

کند. غافل نباید ماند که رقابت هنری و چشم و هم چشمی سخنوران در این الگوبرداری‌ها نقش بسزایی دارد. در میان نویسنده‌گان هم این روش معمول بوده و در دیباچه‌نگاری‌ها می‌توان این نوع استدلال‌های بهانه‌گونه را دریافت.

نظمی گنجه‌ای که اعجوبه‌ای در سروden منظومه‌های فارسی است در سبب نظم

منظمه هفت پیکر چنین می‌سراید:

از سراپرده‌ی سلیمانی

چون اشارت رسید پنهانی

تا کنم بر در سلیمان جای

پر گرفتم چو مرغ بال گشای

که هلالتی برآور از شب عید

در اشارت چنان نمود برد

نه که خود زیرکان بر او خندند

گفتمش، گفتمنی که پیسنده‌ند

۱-۸- مدیحه سرایی

مدیحه‌گویی و مدیحه‌سرایی در فرهنگ امروز جامعه از وجاهت ادبی برخوردار نیست زیرا مدیحه‌سرایان پیوسته در مدح پادشاه یا وزیر یا امیری که وجیه‌المله هم نبوده‌اند به چاپلوسی و تملق اقدام کرده‌اند. دلیل آن هم واضح است چون شاعر تا سده‌ی دهم هجری به گونه‌ای وابسته دربار شاهان بود.

سرودخوانی، نوازنده‌گی، سرایندگی و ... اموری بود که در دربارها به سخنوران

مدادح سپرده می‌شد و شاعر برای کسب نام و جواز کتابت اثر خود باید منظومه یا اثر علمی و ادبی خود را تقدیم دولتمردی نامدار می‌نمود تا روایی یابد. برای شاعر نام و نان و برای ممدوح وجاهت و شکوه بیاورد. باید در نظر داشت که مدیحه‌سرایی‌ها همان یاوه‌هایی است که در قصاید فارسی به ویژه در دوره غزنوی و سلجوقی مرسوم بود. سخنانی همراه با چاپلوسی و تزویر و بزرگ‌نمایی‌های مُضحك از جنس اغراق، مبالغه و غلو که در عین حال به منش شاعر زیان می‌رساند و برای ممدوح هم سود چندانی ندارد؛ زیرا مردم به مدیحه‌های شاعرانه، آن هم درباره‌ی دولتمردان تُهی مغز و ناتوان به چشم آن چنانی می‌نگرند. برای نمونه از جام جم جناب اوحدی چند بیتی در مدح سلطان ابوسعید بهادر می‌آوریم:

جور مانند سایه در راه است	در جهان تا که سایه‌ی شاه است
سکّه بر نام بوسعید زدند	دو جهان را صلای عید زدند
که نیامد نظیر او به جهان	داور داد ده بهادر خان
جبriel است برسر کرسی	حال این شاه گر ز من پرسی
بحر محتاج استطاعت او	چرخ بسته میان به طاعت او
(اوحدی، ۱۳۰۷: ۱۶)	

۱-۹- در خطاب زمین بوس

همان‌گونه که از عنوان پیداست ممدوح در این خطابه‌ها مناد او مخاطب شاعر قرار می‌گیرد. این عنوان نیز پیوست یا تکمله‌ای است بر مدیحه‌ی سلطان یا صدراعظم. در

همان مایه‌های گربه‌شانی و یافه‌بافی شکل می‌گیرد.

عبدالرّحمن جامی در به فرجام رساندن این عنوان سرآمد سخنوران به نظر می‌رسد. او دوبار در سلسله‌الذهب به سروden خطاب زمین بوس اقدام می‌کند.

مخاطب اوّل او در خطابه نخست رسول‌الله، پیامبر گرامی اسلام است که به حق مخاطب همگان و منادای عاشقان است ولی در دومین خطاب زمین بوس او، پادشاه وقت منادا واقع می‌شود.

در اینجا از خطاب به شاه سلطان حسین بایقرا یاد می‌کنیم که پس از مرح طولانی او سروده شده است:

کردی آیین خسروی تازه	ای به شاهی بلند آوازه
نیست چون دال لام از آن منفک	دل تو نقد عدل راست محک
آسمان و زمین به عدل پیاست	حق ز شاهان به غیر عدل نخواست
چون بود خیمه‌ی ستون بر جای	گر نباشد ستون خیمه به جای
زین ستون تا به حشر باد بلند	یارب این خیمه سعادتمند

(جامی، ۱۳۶۱: ۱۴)

۱-۱- براعت استهلال

علّامه همایی درباره‌ی براعت استهلال چنین می‌نگارند: (براعت در اصل به معنی تفوق و برتری و استهلال به معنی نخستین آواز کودک است در هنگام زادن، و اینجا مجازاً به معنی سرآغاز و مقدمه و پیش درآمد کتاب، منظومه، مقاله و خطابه است)»

(همایی، ۱۳۶۱: ۳۰۳)

براعت استهلال نمودن چکیده داستان یا کلام است در پیشانی و آغاز آن منظومه، از خواندن آن چکیده می‌توان به هسته‌ی داستان پی برد. در فرهنگ ایرانیان چنین موسوم گردیده که گل سر سبد یا دست‌چین هر کالایی که مرغوبیت بیشتری دارد در سر سبد و بار قرار می‌گیرد، یعنی هنر بار آرایی: تا چشم خریدار را بگیرد و کالا را در دیده خریده مرغوب جلوه دهد. فردوسی در هنر براعت استهلال یا نخستین آواز منظومه نیز مانند دیگر هنرهای ادبی بی‌مانند به نظر می‌رسد. برای آگاهی بیشتر به آغاز داستان رستم و اسفندیار و رستم و سهراب که هر دو نوع تراژدی و غمنامه است باید مراجعه کرد. هنر براعت استهلال به چهره یک زیبارو یا پیشانی یک کاخ زیبا می‌ماند که در نخستین برخورد و نگاه بیننده را مجدوب خود می‌کند، لذا خواننده را به دنبال کردن داستان وا می‌دارد.

فردوسی که به اسلوب و شیوه نگارش و سروden تراژدی آگاهی کامل دارد و می‌داند، سرنوشت و اشتباه قهرمانان تراژدی را رقم می‌زند با نگرشی فیلسوفانه به مرگ محظوم قهرمان، داستان را آغاز می‌کند برای مثال به براعت استهلال رستم و سهراب می‌پردازیم:

اگر تند بادی برآید زکنج	به خاک افکند نارسیده ُترنج
ستمکاره خوانیمش ار دادگر	هنرمند گوییمش ار بی هنر
اگر مرگ داد است بیداد چیست؟	زاداین همه بانگ و فریاد چیست؟

از این راز جان تو آگاه نیست
بدین پرده اندر تو را راه نیست
همه تا در آز رفته فراز
به کس بر نشد این در راز باز
به رفتن مگر بهتر آیدت جای
چو آرام‌گیری به دیگر سرای
(فردوسی، ۱۳۷۰: ۱۱۸)

می‌بینیم که فردوسی «باد» را تقدیر و «نارسیده ترنج» را سهرا ب من انگار دو مرگ
رانیز نوعی آرامش بعد از توفان می‌شمارد که هیچ‌کس از راز تقدیر و مرگ آگاه نیست.

۲- انجام یا خاتمه‌سرایی

سرانجام هر منظومه یا اثر چونان سرآغاز آن اهمیت دارد. اصطلاح عربی: ختامه
مسکٌ نیز از همین ادعای برمی‌خizد، زیرا نگاه اوّل و آخر در خاطره‌ها می‌ماند البته این
مانایی بسته به زیبایی و جاذبه‌ی چیزی است که دیده می‌شود.

آغاز زیبا سبب کشش خواننده به ادامه سخن می‌شود و پایان زیبای آن نیز باعث
می‌گردد که داستان یا اثر فراموش نشود. در آثار فارسی به ویژه در منظومه‌هایی که
دارای آغازبندی هستند، خاتمه‌سرایی نیز وجود دارد ولی نه به گستردنگی آغازبندی.
اگر در آغازبندی حدود دوازده عنوان به چشم می‌خورد ولی در سرانجام اثر حداقل
چهار عنوان مطرح است که عبارتند از: مدحه‌ی مجدد یا منقبت مرشدی از مشایخ
صوفیه، شکایت از پیری و روزگار، تاریخ پایان نظم اثر.

۱- ذکر و منقبت سلطان مشایخ و قطب عرفان از تازگی‌های خاتمه‌سرایی

محسوب می‌شود. منقبت پیران و مشایخ تصوّف در آغازیندی با ذکر نظامالدین اولیاء همدانی مدفون به دهلي نخستین بار توسط امیرخسرو دهلوی یار شیخ در آغازیندی مورد توجه قرار گرفت در حالی که پیشتر سرایندگان عارف پیشه‌ای همچون سنایی و عطار در میان منظومه یا دیگر سروده‌های خود به ستایش هنر و افعال نیک بزرگان تصوّف پرداختند ولی کار امیر خسرو دهلوی در آغازیندی از لونی دیگر بود زیرا در این صورت پیرو مرشدی که منقبت او به عمل می‌آید در ردیف پیامبر گرامی، خلفای راشدین، ائمه اطهار و پادشاه قرار می‌گیرد.

یکی از تحولات این منقبت سرایی‌ها قرار گرفتن آنها در خاتمه سرایی است که در انجام هم گاه پس از مدیحه سلطان یا وزیر و گاه منفرداً انجام می‌گیرد برای نمونه خواجه‌ی کرمانی در خاتمه روضه‌الانوار خود به منقبت و ذکر ابوالسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی قطب صوفیه روزگار خود می‌پردازد و همت و دعای آن مرشد را دستمایه‌ی برتری سخشن می‌شمارد و گونه‌ای از مفاخره را رقم می‌زنند:

چار حد مُلک مَلک دیده‌ام	من که گل از باغ فلک چیده‌ام
تاج سر از خاک در مرشدی	بافته از موهبت ایزدی
جنت دینم ز امین حور یافت؟	جان من از مرشد دین نور یافت
رخش به میدان سخن تاختند	تا عَلَمِ عِلْمٍ برافراختند
هیچ کس این حلقه ربایی نکرد	هیچ شه این قلعه گشایی نکرد

(خواجو، ۱۳۸۷: ۱۲۰-۱۱۸)

۲-۲- شکایت

سخنور در این بخش به موضوعاتی همچون شکایت از روزگار و رخدادهای عمر، شکایت از پیری، بی‌رونقی ادبیات و کالای شعر، وصیت به فرزند و گاه پاره‌ای مطالب حکمی دست می‌یازد تا استعطافی باشد برای جلب توجه خواننده یا ممدوح که اثر به او تقدیم شده است؛ باشد که در رفاه حال شاعر اقدامی صورت پذیرد. گاهی این خاتمه‌سرایی و شکایت از سال‌های آخر عمر سراینده نیز خبر می‌دهد. نمونه‌ی خوب این عنوان را باید در پایان منظومه جمشید و خورشید سلمان ساوجی پی‌گرفت، آنجا که می‌گوید:

سپیدی گشت پیدا از سیاهی به روز ناخوش پیری بدانی که زیر خاک می‌باید شد اکنون حقیقت زندگانی خود جوانی است	به پایان شد شب عیش ملاهی جوانا قد را یام جوانی از آن رو پشت من خم داشت گردون جوانی نوبهار زندگانی است
رگ من یک به یک بر پوست پیدا (سلمان ساوجی، ۱۳۷۱: ۶-۷۶۵)	چو چنگ از ضعف پیری شد سراپا

۲-۳- مناجات و ختم کتاب

در پایان اثر، گاه سراینده نجوای دیگری از ته دل با خدای خویش سرمی‌دهد. ختم کتاب و سخن را اعلام می‌کند، از حق تعالی تقاضای روایی سخن و منظومه خود را

دارد، عفو بر لغش‌های ادبی و هنری را از خوانندگان اهل نقد می‌طلبد. برخی از سرایندگان نیز سال اتمام اثر را در پایان آن حکم می‌نمایند. به گمانم می‌شود خاتمه‌سرایی را نوعی بَرَنَد ادبی نام نهاد که شاعر بر اثر خود می‌نهد. سلطان سریر سخن سعدی چنین می‌سراید:

بیا تا برآریم دستی ز دل
به فصل خزان در نبینی درخت
برآرد تهی دست‌های نیاز
خدایا به ذلت مران از درم
بضاعت نیاوردم إلأ اميد
که نتوان برآورده فردا زگل
که بی‌برگ ماند ز سرمای سخت
ز رحمت نگردد تهی دست یاز
که صورت نبندد دری دیگرم
خدایا ز عفوم مکن نالمید
(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۹۶)

۴-۲- سال و ماه پایان اثر

برخی از گویندگان شعر فارسی که دارای دغدغه‌ی ادبی و هنری هستند در خاتمه‌سرایی می‌کوشند تا روز و ماه و سال پایان پذیرفتن سروده خود را نیز ثبت کنند. این شیوه برای اهل تحقیق، بسیار سودمند می‌افتد.

چرا که در گذشته‌های دور، تاریخ ادبیات نویسی و فنّ چاپ وجود نداشته، بنابراین جویندگان و کاتبان در بسیاری موارد گرفتار اشتباهاتی درباره‌ی یک اثر یا نام سراینده و تاریخ شروع و اتمام آن می‌شوند. نگارنده این گفتار را با دو ماده تاریخ اختتم دو اثر به پایان می‌برد.

-۱

که عهد سلطنتش باد متصل به دوام
به رسم حضرت سلطان عهد شیخ اویس
سنه‌ی ثلاثَ و ستَّین و سبعماهه تمام
شد این کتاب به ماه جمادی‌الثانی
(سلمان، ۱۳۷۱: ۷۶۶)

همان‌گونه که از فحوای کلام سلمان بر می‌آید منظومه جمشید و خورشید او در
ماه جمادی دوم از سال ۷۶۳ هجری قمری به پایان رسیده است.

-۲

فزوون‌کردم‌اندیشه‌ی در دور نج
چو بگذشت سال از برم شست و پنج
به پیش اختر دیر ساز آمد
به تاریخ شاهان نیاز آمد
همی زیر بیت اندر آرم فلک
چو سال اندر آمد به هفتاد و یک
به ما ه سپند ارم‌ذ روز ارد
سرآمد کنون قصه یزدگرد
به نام جهان داور کردگار
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۸۶-۸)

منابع:

۱. قرآن مجید.
۲. امام علی بن حسین (ع). (۱۳۷۵) ق. صحیفه کامله سجادیه، به قلم فیض الاسلام.
۳. اسدی توسي، علی بن احمد، (۱۳۸۹). گرشاسب‌نامه، چاپ ۲، ناشر دنیای کتاب، تهران.
۴. امیر خسرو دهلوی. (۱۳۶۲). شیرین و خسرو، تصحیح امیراحمد اشرفی، انتشارات شقایق، چاپ اول، تهران.
۵. عبدالرحمن. (۱۳۶۱). مثنوی هفت اورنگ، تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی، کتاب فروشی سعدی، تهران.
۶. خواجهی کرمانی، محمود بن علی. (۱۳۸۷). روضه الانوار، تصحیح محمود عابدی، چاپ اول، مرکز پژوهشی میراث مکتب، تهران.
۷. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (۱۳۷۴). مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، با تفسیر دکتر سید غلامرضا خسروی حسینی، انتشارات مرتضوی، تهران.
۸. سعدی، مصلح الدین. (۱۳۸۹). بوستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دهم، انتشارات خوارزمی، تهران.
۹. سلمان ساوجی. (۱۳۷۱). دیوان، تصحیح ابوالقاسم حالت، چاپ اول، سلسله نشریات.
۱۰. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدد. (۱۳۵۹). حدیقه الحقيقة، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. صفائی پور، عبدالرحیم. (۱۲۹۸ هجری). متهی الارب فی لغة العرب، ج ۳ و ۴، انتشارات

کتابخانه سنایی، تهران.

۱۲. عطّار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۴۷). منطق الطّیر، تصحیح دکتر محمدجواد مشکور، چاپ سوم، کتاب فروشی تهران.
۱۳. عقدایی، تورج. (۱۳۸۰). بدیع در شعر فارسی، چاپ اوّل، نیکان کتاب، زنجان.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۰). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ۲، چ ۱، انتشارات روزبهان، تهران.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ۱، چ ۱، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ۸، چ ۱، مرکز دایره المعارف تهران.
۱۷. معین، محمد. (۱۳۵۷). فرهنگ فارسی، ج ۴، چاپ ۳، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۸. مولانا، جلال. (۱۳۶۹). مثنوی شریف، تصحیح دکتر محمد استعلامی، چ ۲، انتشارات زوار، تهران
۱۹. نظامی گنجوی، الیاس. (۱۳۸۴). مخزن الاسرار، دکتر برات زنجانی، چاپ ۷، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. نظامی گنجوی، الیاس. (بی‌تا). هفت پیکر، تصحیح وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران.
۲۱. همایی، جلال الدّین. (۱۳۶۱). فنون بلاغت و صناعات ادبی، ج ۱، چ ۲، انتشارات

توضیحات

۲۲. همایی، جلال الدین. (۱۳۶۱). فنون بлагت و صناعات ادبی، ج ۲، چ ۲، انتشارات توضیحات، تهران.